

زبان مردم

از زبان پیر ایل

خوب گوش کنید ، این سؤال رانه تنها شما بلکه آدم‌های زیادی از من کرده‌اند که ایل چطور شد بختیاری شد؟ از کجا آمده تاریخش چی هست؟ اصل و نسبش از کجا است؟ و ...

اما قبلا " بگذارید برایتان بگویم این سوآل‌ها همیشه از ناحیه غریبه‌ها ، شهرنشین‌ها شده ، که راه افتاده‌اند به قصد تفنن یا واقعا " جستجو به ایل و این ابهام و گنگی آزارشان داده ، نه در واقع کنجکاوشان کرده اما آنچه جالب است ، این سوآل برای خود بختیاری هیچوقت پیش نیامده که بخواید برود دنبال تاریخش . آخر او خودش تاریخ بختیاری است ، خودش شناسنامه بختیاری است ، اصلا " برایش مهم نیست

که دنبال خودش بگردد . آخر بختیاری‌ها هر کدامشان برای خودشان تاریخی دارند ، تاریخی بی ابتدا و انتها ، من بارها در پاسخ به این سوآل ، جواب داده‌ام ایل بختیاری تاریخش به قدمت تاریخ خود این خاک است ، حالا از اقامت‌های چند هزار ساله‌اش در سایر جاها غیر از این سرزمین می‌گذریم ، لابد همین حالا فکر می‌کنید دارم مبالغه می‌کنم ، قبول ، اما خیالتان جمع باشد این ایل احتیاجی به مبالغه ندارد ، ادعائی ندارد که احتیاجی داشته باشد ، اما چون شماها اصرار دارید که حتما شناسنامه‌ای قالبی برای ایل درست کنید و برایش تاریخ و سنه و ابتدا و انتها پیدا کنید ، بروی چشم ، تلاش می‌کنم

هرچه در یاد دارم و هرچه شنیده‌ام و
یا خوانده‌ام برایتان بگویم .

چند سال پیش به من خبر دادند
که یک فرنگی در شوش آجری پیدا کرده
که روی آن با خط باستانی از سرزمین
بختیاری اسم برده شده می‌گفتند خود
آن فرنگی ترجمه‌اش کرده ، خوانده و اسم
بختیاری را پیدا کرده ، فکر می‌کنم این
آجر باید مربوط به چهارهزار سال پیش
از تاریخ مسیح بوده باشد .

اما خوب فقط همین آجر پیدا شده ،
راست یا دروغ شناسنامه بختیاری شده ،
ولی دیگر کجا ؟ معلوم است هیچ جا ،
قبول کنید برای یک‌ایل زحمت‌کش مثل
بختیاری که هیچ‌وقت ساکن نبوده فراغت
نداشته ، اگر هم سند و یا تاریخی داشته
کجایمی توانسته دوام داشته باشد ، حتماً

در این همه برو و بیا در طول قرن‌ها از
میان رفته است ، جنگ بوده ، سیل
بوده ، گشت و گشتار بوده ، غارت بوده ،
همه اینها دست‌ب‌دست هم داده ، هم
نگذاشته چیزی نوشته شود و هم اگر هم
یادگاری بوده از بین برده است اما آنچه
مسلم است ، ایل یک موقعیت مکانی
خوب داشته ، کوه‌های بختیاری منظورم
است که همیشه مانع از هجوم دشمن
می‌شده ، اسکندر و مغول و . . . پایشان
به ایل نرسیده ، یعنی شاید هم

می‌خواسته‌اند اما نمی‌توانسته‌اند ، پس
بختیاری به همین دلیل توانسته اصالت
خودش را حفظ کند ، در رفتار ، در کردار
و دست‌آخ‌زبان ، شما کجا زبانی به
اصالت‌زبان بختیاری پیدامی کنید ؟ اگر
ریشه‌یابی کنید ، مقایسه کنید ، خیلی
از کلمات زبان اجدادی هنوز بیخ‌گلی
بختیاری است .

خوب ، نباید حاشیه رفت ، باید
ورود آنها را به ایران گفت ، روایت هست
که ابتدا همه عشایر این سرزمین یک قوم
واحد بودند ، همه یکی ، ساکن در
استپ‌های روسیه ، بعد سرما شروع
می‌شود ، سرمای طاقت‌فرسا ، این اقوام
راه می‌افتند به طرف جنوب ، خوب معلوم
است از روی ناچاری ، سرما کلافه‌شان
کرده . اولین کوچ بزرگ و تاریخی اقوام
شروع می‌شود ، یک کوچ دسته‌جمعی ،
همه با هم ، به این سرزمین که می‌رسند ،
از هم جدا می‌شوند ، عده‌ای از آنها به
اسم آذری (ترک‌های فعلی) در شمال
ایران می‌مانند ، بعد طایفه‌های دیگری
مثل قشقائی و بختیاری درست می‌شود
که می‌روند طرف زاگروس آنجا اقامت
می‌کنند ، باهم ولی دور از هم ، و سایر
قوم‌ها هم هر کدام در جایی .

اینهارا که گفتم شاید در کتاب‌هایی
هم نوشته باشند ، شاید از روی حدسیات

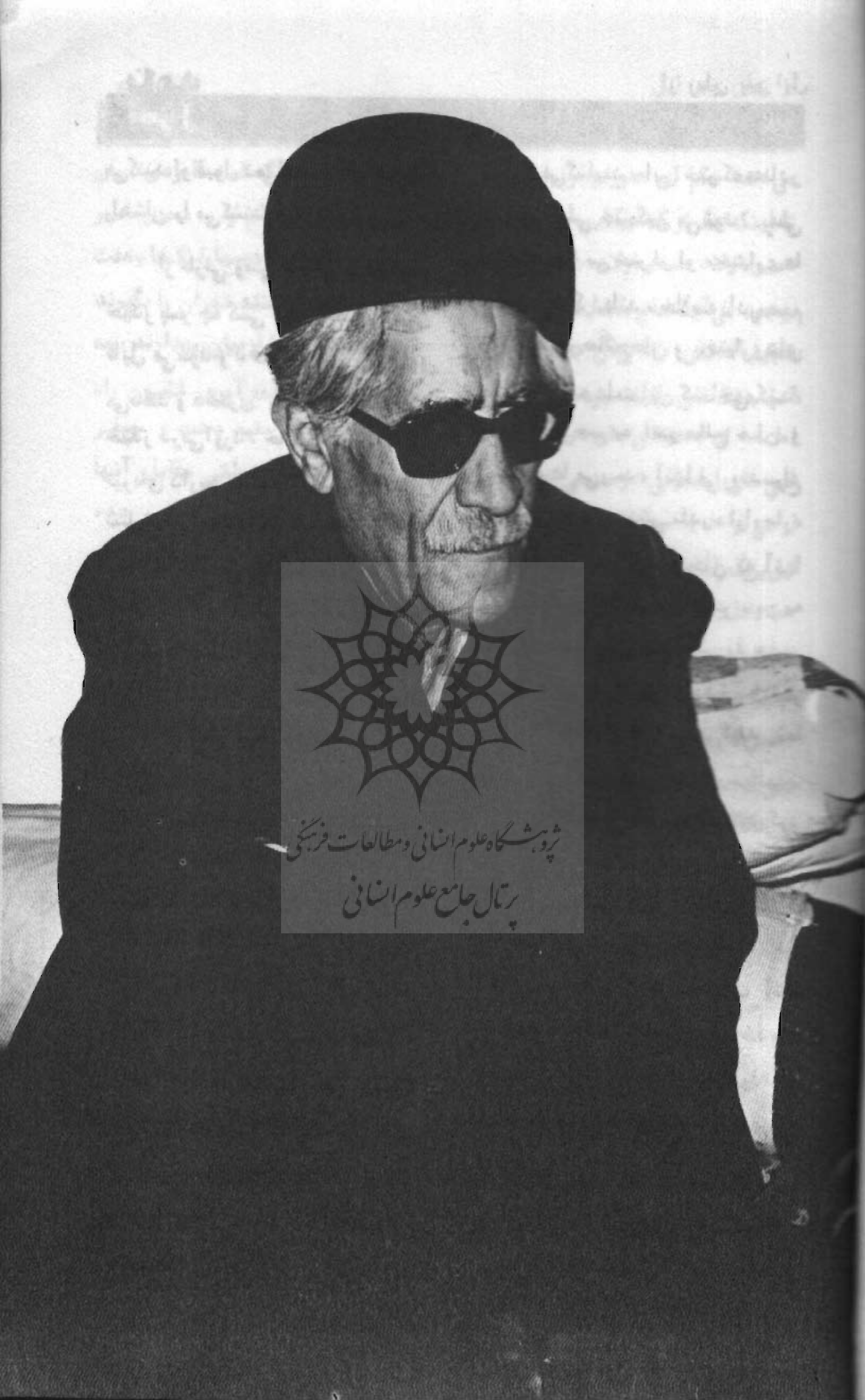

او اطلاع می‌دهند که نیا، وضع خراب است، پدر و خانواده‌ها را کشته‌اند، بیائی تو را هم می‌کشند، این شخص هم وقتی می‌شنود برمی‌گردد و فرار می‌کند به طرف طایفه "دورکی"، آنجا پناهنده می‌شود در خانواده شخصی بنام شعبان، البته گمنام و هیچ حرفی از حال و روزگارش نمی‌زند، شعبان هم او و نوکرش را به نوکری قبول می‌کند، اسم این شخص حیدر بوده، در هر حال حیدر و نوکرش چندسالی برای شعبان چوپانی می‌کنند، خدمت می‌کنند، تا اینکه طایفه حیدر به خیال پیدا کردن او می‌افتند، مدت زمان زیادی راه می‌افتند توی ایل، توی طایفه‌ها، تا آنکه سرانجام مکان حیدر را پیدا می‌کنند، حیدر هم وقتی آنها به خانه شعبان رفته‌اند، در بیابان دنبال گله بوده، شب که برمی‌گردد، به او می‌گویند افراد فامیل آمده‌اند تو را همراه خودشان ببرند، بعد برای اینکه حیدر جلو فامیلش خجالت نکشد، لباس او را عوض می‌کنند، وضع ظاهر او را مرتب می‌کنند، حیدر وقتی فامیلش را می‌بیند و از قصد آنها اطلاع پیدا می‌کند، از رفتن با آنها خودداری می‌کند، هر چه اصرارش

هم قبول کرده‌اند، اما از این ببعد باید رفت سراغ دانسته‌های ایل، تاریخ ایل آنجاست، هر کس هم که بدور از این نقل و قول‌ها کار کند یا کرده باشد، محتمل داریم که چیزی دستگیرش نمی‌شود.

بختیاری حالا درست شده از چهار طایفه عمده، بابادی، بختیاروند، دورکی که هفت‌لنگ گفته می‌شوند و طایفه‌ای هم به اسم چهارلنگ که عبارت می‌شود از چهارلنگ محمود صالح، می‌وند، فولادوند و وندهای زیاد دیگر که از مرز بابادی بیلا تا درود را شامل می‌شود. علت این نامگذاری هم بر اساس قرارداد مالیاتی از زمان صفویه‌ها بود که از روی لنگ قاطر از طایفه‌ها مالیات می‌گرفتند.

این طایفه‌ها تا قبل از نادر بزرگتر داشتند، ریش سفید داشتند اما خان نداشتند، حالا بگوئیم چرا خان پیدا کردند.

زمانی بین طایفه‌ای از بختیاری و یکی از بزرگان "لر" جنگی اتفاق می‌افتد، جماعت می‌ریزند، آن بابا را با اهل بیت می‌کشند، پسر این بزرگ طایفه اتفاقاً همان روز همراه نوکرش به شکار رفته بود، شب وقتی برمی‌گردد به

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

می‌کنند او قبول نمی‌کند ، تا اینکه آنها راهشان را می‌کشند می‌روند .

از طرفی وقتی شعبان می‌فهمد که حیدر پسر چه کسی بوده احترام برایش قایل می‌شود و دختر خودش را به او می‌دهد و دختری را هم به عقد نوکر حیدر درمی‌آورد . حالا هم ما در ایل تیره‌ای داریم به اسم " یتیم " که از نسل همین نوکر حیدر هستند ، بله ، از آنجا که خدا می‌خواسته بعد از ازدواج ، حیدر با دختر شعبان آنها پرسی‌گیرشان می‌آید به اسم امیر صالح که بعدها به قشون نادر وارد می‌شود و از جمله جنگاوران نادر می‌شود و همراه با تعداد زیادی بختیاری در فتح هندوستان و افغانستان شرکت می‌کند ، می‌گویند نادر برای فتح قندهار مدت شش ماه بود که سپاهیان را اطراف قلعه قندهار معطل کرده بود ، فتح قندهار کار آسانی نبوده ، حتی می‌گویند هنوز آثار شهرکی که نادر برای اقامت سپاهیان در دور تا دور قلعه ساخته وجود دارد ، بله ، فتح قندهار بطول می‌انجامد ، تا آنکه شبی امیر صالح خان و بختیاری‌ها تصمیم به فتح قلعه قندهار می‌گیرند و با رشادت و مهارت قلعه را فتح می‌کنند و دروازه‌های

شهر را می‌گشایند ، این خبر که به نادر می‌رسد خیلی خشمگین می‌شود ، یعنی از اینکه چرا بی‌خبر از او بختیاری‌ها چنین کاری کرده‌اند ، خلاصه نادر مصمم می‌شود امیر صالح خان و بختیاری‌های اطرافش را به علت این گستاخی بکشد ، چون این خبر به امیر صالح خان و بختیاری‌ها می‌رسد ، آنها می‌روند سراغ میرزا مهدی خان منشی نادر ، از او چاره می‌خواهند ، میرزا مهدی خان به آنها می‌گوید نادر اهل تعلق است ، من به شما شعری یاد می‌دهم وقتی به حضور او رسیدید بخوانید ، حتما " از سر تقصیرات شما می‌گذرد . می‌گوید شما وقتی نادر را دیدید این شعر را بخوانید .

بخت یاری کرد
خاک بر فرق قندهاری کرد
اینها هم وقتی به حضور نادر
می‌رسند این شعر را می‌خوانند ، نادر خوشش می‌آید و از سر تقصیرات آنها می‌گذرد ، البته چه تقصیری آنها خدمت کرده بودند ، رشادت بخرج داده بودند ، تا قندهار فتح شده بود .

تا این زمان کلمه " خان " که ترکی بود در ایل بختیاری رایج نشده بود ، اما نادر این لقب را به امیر صالح

ایل، آزار، تا آنکه قصد نابودی سران ایل را کرد، هرکدام را به نحوی اسیر کرد. در سال ۱۳۰۸ چهارلنگها و هفت لنگها تصمیم گرفتند تهران را بگیرند و حکومت مرکزی را از میان بردارند، به همین دلیل با جمع آوری قشون راه افتادند، اما در سفید دشت، جعفر قلی خان با قشون دولتی مقابل آنها می ایستد، جنگ در می گیرد، عده زیادی کشته می شوند و عدهای اسیر، از آن جمله علی مردان خان همراه با ۶ نفر دیگر از خوانین بختیاری، که همگی را روانه تهران می کنند، در تهران عدهای را ناجوانمردانه می کشند از جمله خود جعفر قلی خان را، حاجی شهاب را و عدهای را زندان می کنند و در همان زندان از بین می برند و دست آخر بعد از چند سالی عدهای را هم آزاد می کنند که دیگر توانی از آنها باقی نمانده بود. بعد از این وقایع ایل دیگر توسط حکومت نظامی اداره شد، اگر چه چند سالی مرتضی قلی خان فرمانداری کرد اما در حقیقت حکومت اصلی ایل دست نظامی ها بود، حکومت نظامی هم چنان بلائی سر ایل آورد که حالا زخمهایش را می بینید،

می دهد حکم آن هنوز موجود است... تا اینکه جلوتر که بیائیم می بینیم از همین اولاد حیدر اولاد جعفر قلی خان بوجود می آید حاج محمد قلی خان، حبیب اله خان، تا زمان جعفر قلی خان آنها فقط خان طایفه خودشان بودند، اما بعد از جعفر قلی خان در زمان حسین قلی خان ایلخانی درست می شود، یعنی او می تواند با سیاست و نرمش نظر دو ایل بزرگ را به خودش جلب کند و آهسته و آرام هردو ایل را به اطاعت از خودش وادارد، بعد هم دولت به او حکم می دهد، یعنی ایلخانی او را تأیید می کند، اگر چه حسین قلی خان زیاد دخالتی در کار ایل نمی کند، اما بهر صورت ظاهر ایلخانی را حفظ می کند، یعنی هر سال مالیات را وسیله سایر خوانین از طایفه ها میگیرد و به دولت می دهد.

تا اینکه رضا خان روی کار آمد، رضا خان فقط قصدش ضربه زدن به ایل بود، می خواست ایل را نابود کند، کاری کند که ایل دیگر نتواند کمراست کند، او شروع کرد در درجه اول جعفر قلی خان سردار اسعد پسر حسین قلی خان را فریب دادن، او را وزیر جنگ خودش کرد بعد شروع کرد به اسلحه گیری در